

فرهنگ و تاریخ

نام و نام خانوادگی

پروفسور سیدحسن امین

۱- درآمد

داشتن «نام»، یکی از ویژگی‌های متمایز اشخاص در همه‌ی جوامع بشری است. در طول تاریخ ایران و جهان، از آغاز تا سده‌های اخیر هر فرد عادی به یک نام خاص نامیده می‌شد و آن هم نام اول (نام زادمانی) بود که آن را پدر و مادر یا بزرگ خانواده روی نوزاد می‌گذاشتند. گزینش نام برای نوزاد، همیشه نشان‌دهنده‌ی فرهنگ عمومی حاکم بر خانواده‌ی آن نوزاد یعنی بیانگر مختصات فرهنگی و اجتماعی ویژه‌ی او در یک جامعه است. نام زادمانی (هم‌چنان‌که نام خانوادگی) در ایجاد هویت و منش و رفتار اشخاص در طول زندگی، تأثیری ژرف دارد. به همین دلیل، از دیرباز در فرهنگ ایرانی به حکم خرد جمعی بر گزینش نامی مناسب برای نوزاد تأکید شده است؛ چنان‌که متون ادبی و اندرزنامه‌های مختلف پارسی، گواه این حقیقت‌اند؛ از جمله:

الف- امیر عنصرالمعالی در **قابوس‌نامه** گوید:

«اگر خدای ترا پسری دهد، اول، نام خوش بر وی نه، که از جمله‌ی حق‌های پدران یکی این است»^۱.

ب- خواجه نصیرالدین طوسی در **اخلاق ناصری** گوید:

«چون فرزند به وجود آید، ابتدا باید به تسمیه‌ی او اقدام کرد به نامی نیکو؛ چه اگر نامی ناموافق بر او نهند، مدت عمر، از آن ناخوش دل باشد»^۲.

ج- ناصر خسرو قبادیانی نیز در یکی از قصاید خویش گفته است:

نامی نکو گزین که بدان چون بخوانمت

در جانّت، شادی آید و در دلّت، خرّمی

بوالفضل بلعمی بتوانی شدن به فضل

گر نیستی به نسبت، بوالفضل بلعمی

حاتم میان ما به سخاوت سمر شده‌ست

حاتم تویی، اگر به سخاوت چو حاتمی

چون خود گزید تیره دل و جانّت جهل را

از نام خویش چو خر کرّه چرا رمی؟

فاضل کنند نامّت اگر تو به جدّ و جهد

تا فضل را به دست نیاری، نیارمی^۳

د- در کتاب‌های فقه و حدیث نیز آمده است که اولین حق فرزند بر

پدر و مادر، گزینش نامی مناسب برای اوست.^۴

۲- فرهنگ و تاریخ نام در ایران

در این‌که پدر و مادر باید نام نیکویی برای فرزندان خود، انتخاب کنند، همه اجماع دارند. النهایه این حسن و قبح اسامی، ذاتی نیست و

نسبی‌ست، یعنی بستگی به سطح فرهنگ و دانش پدر و مادر از یک سوی و تعلقات اجتماعی و قومی و نیز گرایش‌های مذهبی و عاطفی آنان از سوی دیگر دارد. برای مثال، یک پدر عرب متسنن عراقی نام فرزند پسر خود را «صدّام» (بسیار صدمه‌زننده) می‌گذارد، ولی یک ایرانی ولو عرب‌تبار چنین نامی را برای پسرش انتخاب نمی‌کند. از سوی دیگر، یک ایرانی شیعی در نسل گذشته، ممکن بود، بهترین نام را برای پسرش «غلامعلی» یا «عبدالعلی» یا حتا «گداغلی» بداند، ولی همان پسر، امروز، ممکن است چنان نامی را دوست نداشته باشد و به همین دلیل، در نسل بعد، نه تنها فرزند خود را «غلامعلی» یا «غلامعباس» و یا «غلامحسین» ننماید، بلکه به‌جای محمد، علی، حسن و حسین هم که نام اکثریت ایرانیان مسلمان در هزار و چهارصد ساله‌ی اخیر بوده است، نامی دیگر برای فرزند خود برگزیند.

در ایران پیش از اسلام، بسیاری از نام‌های زادمانی پسران، از نام‌هایی که بر انواع حیوانات گذاشته شده بود، گرفته می‌شد، مانند تهمورس که همان «سگوند» است (تهم به معنی نیرومند و اورس به معنی سگ) یا گیو که تصحیف گاو است و یا تهماسب یعنی دارنده‌ی اسب توانا و گرشاسب یعنی دارنده‌ی اسب لاغر. در فرهنگ ایران پس از اسلام هر کسی، نامی (مانند محمد، علی و حسن)، کنیه‌ی (مانند ابوالقاسم، ابوالحسن و ابوالفضل)، شهرتی (مانند عطار و خیام) و گاهی تخلصی (مانند سعدی، حافظ، خاقانی)، لقبی عام (مانند شمس‌الدین حافظ یا مصلح‌الدین سعدی) و یا لقبی خاص (مانند مستوفی‌الممالک یا قوام‌السلطنه) داشته است. به اقتضای معیارها و دلایل متفاوت، یک یا چند نوع از این نام‌گذاری‌ها، در حوزه‌های جغرافیایی، قومی، طبقاتی و دینی / فرهنگی خاص خود کاربرد داشته است.

در ایران پس از اسلام، به دلیل تدین، شایع‌ترین نام برای مسلمانان، نام و القاب پیامبر اسلام (محمد، احمد و مصطفی) و نیز بنده‌ی خدا (عبدالله، عبدالرحیم، عبدالرحمن) بوده است. از جهت مذهبی، در میان شیعیان قطعاً هیچ‌گاه کسی نام معاویه یا یزید یا شاید حتا نام سه خلیفه‌ی اول را بر فرزند خود نگذارد؛ چنان‌که به گزارش مولوی در **مثنوی** در بعضی مناطق شیعه‌نشین مثل سبزوار، حتا یک نفر هم به نام ابوبکر زندگی نمی‌کرده است:

شد محمد الب الغ خوارزمشا

در قتال سبزوار بی‌پناه

گفت زرهانید از من جان خویش

تا نیاریدم ابوبکری به پیش

تا مرا بوبکر نام از شهرتان

هدیه نارید ای رمیده امتان

بدرومتان هم‌چو کشت‌ای قوم دون

نی خراج استانم و نی هم فسون

بس جوال زر کشیدندش به راه

کز چنین شهری ابوبکری مخواه

کی بود بوبکر اندر سبزوار

یاکلوخ خشک اندر جویبار^۵

در حالی که در همین ناحیه در سال قتل زید بن علی بن الحسین، تمام نوزادان نرینه را زید نام نهادند. به همین دلیل می‌بینم که مثلاً نام بزرگان ناحیت بیهق همه نام‌های شیعی است. ابولفضل بیهقی صاحب **تاریخ بیهقی**، نام خودش محمد و نام پدرش حسین است، ابوالحسن بیهقی صاحب **تاریخ بیهقی**، نام خودش علی و نام پدرش زید است. ملاحسین کاشفی نام خودش حسین و نام پسرش علی است و هلم جرا.^۶

لذا انتخاب نام‌های اسلامی در مناطق مختلف جهان اسلام، بیانگر گرایش مذهبی و فرقه‌ی ساکنان آن منطقه بود. از دوره‌ی صفویه به بعد که تشیع دوازده امامی، مذهب رسمی ایران شد، اکثر پسران را علی نام نهادند و ترکیب‌های زیادی مثل محمدعلی یا حسین علی، حسن علی و عباس علی یا غلام علی، کلب علی، گدا علی و علی قلی یا بمان علی یا رمضان علی، شعبان علی، محرم علی، صفر علی، رجب علی و حتا نوروز علی و مهر علی مرسوم شد. پس از مشروطیت، نام‌های جدیدی رسم شد، تا آن‌جا که وثوق الدوله نام دختر خود را به گزارش قهرمان میرزا سالور «مشروطه» نهاد (و بعد آن را به «مستوره» عوض کرد). فرمانفرما نام فرزندان خود را با تاثیرپذیری از فرهنگ‌های متفاوت انتخاب کرد. در دوره‌ی پهلوی، اسم رضا و ترکیبات جدید آن با نام معصومان شیعه مثل محمدرضا، علی‌رضا، غلام‌رضا، حمیدرضا، احمدرضا، محمودرضا رایج شد؛ اما هم‌چنان، مرسوم‌ترین نام‌ها محمد و ترکیبات آن از جمله محمدعلی، محمدحسن، محمدحسین، محمدباقر، محمدصادق، محمدرضا، محمدتقی، محمدجواد، علی محمد و... (یا غلام‌حسین، عبدالحسین، غلام‌رضا و عبدالرضا...) بود.

تا پیش از این تحولات، نام‌های طبقات عادی ایرانی، چندان خوشایند نبوده است. برای مثال، اثری مکتوب اسامی قاپ‌بازان، معروف تهران را به شرح زیر ثبت کرده‌اند:

«اصغر حاج آدینه - حاجی شغال - علی جوکی - سید عزیز - مقصود کچل - عباس خندون - علی بوقه - مهدی هفت‌رنگ - شیخ ممد - رضاخان قفقازی - حبیب‌آقا - حسین باباموسی - تقی حلبی‌ساز - کل حسین - حسن شمل - علی لطفی - اسمال اوس میرزا - ممد احمد - شارجب - باقر کچل - ابرام سلّاخ - باقر خالدار - اشرف ترکه - علی ترکه - عمو حیدر - غلام شستی - اکبر نُن‌جون - کاکانصیر - حاجی سردار - سید بابا - حسین سیا - حسن گاب‌کش - علی ساوه - حبیب ساچمه»^۷ باز محمدمامین میرزای قاجار (پسر فتحعلی‌شاه) اسامی قاپ‌بازان معروف عصر خود را چنین یاد می‌کند:

«مملی کور - علی شور - باقر بیخون - حسن جتی - محسن آهنی - یوسف پاشنه‌طلا - یعقوب ننه‌زهر - علی اردنگی - تقی بنگی - قاسم فرّاش - میرزا بابای نقاش - غیاث چائی‌پز - عباس رنگرز - فرج آبدار -

بکنج ترکمان چابک‌سوار - عسکر کچل - زهتاب - صفر دغل قصاب - ولی علتی - رجبعلی جلتی - لحنی بیهوش - عباسقلی کم‌فروش - مه‌راس طبّاخ - علی جمعه سلّاخ - قلی ماری گیلانی - ابلی سمنانی - مراد رویاه - رضا گوشتی جولاه - حسن آتشی - نصرالله تشی - رجب آسمان جُل - شعبان حاجی ملّابل - هادی ارُقن - مفت‌بر پر فن - شیخ عابد دُرّه - آقا میرا هوبره - قلی حاجی غفور - حبیب زرگر شبکور - کریم فولاد - خدامراد عللو - میرزا بزْچُلُو - مقبل کبوتر - آقا شیخی شکل‌انداز - رجب‌نی‌نی - باقر قزوینی.^۸

۳- مطالعه‌ی تطبیقی

فرهنگ آداب و معیارهای نام‌گذاری در میان ملل و اقوام مختلف با هم فرق می‌کند. در این‌جا به‌طور نمونه، به چند فرهنگ مختلف اشاره‌هایی می‌شود:

۱-۳- در میان سرخ‌پوستان، نام‌گذاری کودکان با فرهنگ‌های دیگر متفاوت است؛ به این معنی که «نام زادمانی» وجود ندارد و سرخ‌پوستان، در کودکی، نامی بر فرزند خود نمی‌نهند، بلکه صبر می‌کنند تا کودک به راه افتد و به ابتکار و انتخاب خویش کاری به بروز و ظهور برساند، مثل این که خودش حیوانی را شکار کند یا گیاهی را کشف کند، یا به سلیقه‌ی خویش چیزی بسازد یا کاری ویژه به انجام رساند، آن‌گاه براساس آن حرکت و فعالیت اختصاصی، نامی ویژه به او می‌دهند و این نام‌گذاری تقریباً مشابه اعطای لقب در فرهنگ ایران است که پادشاهان و امیران، به بزرگان و نخبگان قلمرو خود براساس کارایی و هنرنمایی آنان، عنوانی خاص به ایشان اختصاص می‌دادند.

۲-۳- اقوام مغول نیز مانند دیگر اقوام بدوی و صحرائشین، اسم نوزاد را از روی نخستین چیزی که پس از تولد نوزاد، وارد خانه می‌شد یا نخستین رخداد قابل‌ذکری که پس از تولد نوزاد، اتفاق می‌افتاد، انتخاب می‌کردند. چنان‌که نام غازان خان (پسر ارغون و نوه‌ی هلاکو)، قرغان (کتری) بود، چون اولین چیزی که پس از تولد او وارد مسکن شده بود، کتری آب‌جوش بود. هم‌چنین یکی از پسران چنگیز، را به این دلیل جوجی (میهمان) نامیدند که در بین راه و در طول سفر، به دنیا آمده بود. ۳-۳- از دیرباز ترکمن‌ها، فرزندان خود را بر اساس طبیعت اعم از اجرام سماوی مثل گون (آفتاب) یا آی (ماه) و یا اوضاع جوی مانند نزول برف و باران به هنگام تولد نوزاد، نام‌گذاری کرده‌اند. برای مثال، سه تن از پسران اوغوزخان، گون (آفتاب)، آی (ماه) و اولدوز نام داشته‌اند.

رسم معهود بعضی از تیره‌های ترکمن‌های مقیم ایران در سده‌های اخیر این بوده است که چند هفته پس از تولد بچه، بزرگان و ریش‌سفیدان خانواده و روحانیون ترکمن، گرد هم می‌آیند و با تفأل از قرآن مجید، نامی برای کودک انتخاب می‌کنند. یعنی پس از گشودن قرآن، اولین واژه‌ی که در آن صفحه‌ی قرآن، به‌نظرشان برسد، همان واژه را بی‌کم و کاست به‌عنوان نام نوزاد انتخاب می‌کنند و به همین دلیل، در بین این گروه از ترکمن‌های ایران، کسانی با نام‌های «ول‌الضالین»، «سبحان‌الله»، «غیرالمغضوب»، «الحمدلله»، «قل هوالله»، و به ندرت حتا «شیطان»، «جهنم» یا «حمار»، دیده می‌شود،

چون تخلف از استخاره را جایز نمی‌دانند.

بسیاری دیگر، نام طفل را نام روز یا ماه‌های قمری یا شمسی که کودک در آن ماه متولد می‌شود، بر کودک می‌نهند، هم‌چون «نوروز»، «جمعه»، «چهارشنبه» یا «محرّم»، و البته از عصر صفوی به بعد شیعیان در آخر نام ماه، یک واژه‌ی «علی» هم می‌افزایند و فرزند خود را محرم‌علی، صفرعلی یا شنبه‌علی، جمعه‌علی یا نوروزعلی، مهرعلی نام کرده‌اند.

۳-۴- در کشورهای غربی به‌رغم آن‌که اکثریت مردم اعتقاد مبرمی به دین آبی و اجدادی خود ندارند، اکثر نام‌های زامانی برگرفته از اسامی موجود در عهد عتیق و عهد جدید است. البته کتابت و تلفظ آن اسامی در کشورهای غربی، در زبان‌های مختلف برابر گویش آن زبان متفاوت می‌شود. برای مثال، رایج‌ترین نام برای افراد مذکر در بین انگلیسی‌زبان‌ها، جان John است و همین نام را در فرانسه «ژان» تلفظ می‌کنند و پیش از هر نام دیگری بر روی فرزندان پسر خود می‌گذارند. باز همین نام را در زبان آلمانی «یوهان» و در زبان روسی‌ها «ایوان» و در اسپانیایی «خوان» و در یونانی «ژانوس» تلفظ می‌کنند. این‌ها همه برگرفته از نام «یوحنا یحوی» است. رایج‌ترین نام برای جنس مونث در غرب، هم نام مریم است که در انگلیسی مری Mary و در فرانسه ماری قرائت می‌شود.

نام‌های خانوادگی غربی‌ها هم اکثر ریشه در تعلقات محلی، اقلیمی، حرفه‌یی، طبقاتی و خانوادگی دارد. برای مثال، در زبان انگلیسی، اولاً، تعداد زیادی از نام‌های خانوادگی به‌تناسب رنگ ذاتی یا صفاتی شخص به‌داده‌ی اصلی آن داده شده است، مانند آقای وایت (سفید) White، بلک (سیاه) Black، براون (قهوه‌یی) Brown. (اما جالب است که آقای یللو (زرد) در زبان انگلیسی نیست). ثانیاً، عده‌یی به اقتضای شغل و حرفه، نام خانوادگی گرفته‌اند، مانند اسمیت (آهنگر) Smith یا کلارک (منشی) Clerk و یا به اقتضای محل و منطقه و زاد و رود خویش.

۳-۵- اعراب، نام‌های غربی‌یی چون «صدام» و «جبار» و حتا «قاتل» بر فرزندان پسر خود می‌گذارند. از ویژگی‌های نام‌گذاری بین اعراب استفاده از کنیه (به ضم اول) است و این کنایت از نامیدن مردی به‌نام پسر یا پدر او و نامیدن زنی به‌نام دختر یا پسر اوست، هم‌چون ابوالقاسم، ابوطالب یا ابن‌سینا و ابن‌یمین برای مرد یا ام‌لیلی برای زن.

۴- روان‌شناسی نام و نام خانوادگی

انتخاب نام و نام خانوادگی، به‌نوعی تبلور آرزوهای یک خانواده است. در گذشته که هم مرگ و میر کودک، بسیار بوده و هم ارزش اقتصادی و اجتماعی پسر به‌عنوان نیروی کار، به مراتب بیش از دختر بود، خانواده‌ها نام‌هایی بر فرزندان خود می‌گذاشتند که حاکی از آمل و آرزوهای آن‌ها بود. مثلاً مادری که چندین فرزندش را در خردسالی از دست داده بود، نام پسرش را «بمانعلی» یا «ماشاءالله» می‌نهاد. یا پدری که پس از تولد چند دختر، آرزوی پسر داشته، نام دختر را «قزبس» (به‌ترکی یعنی دختر بس است!) می‌گذاشته.

امروز هم آمل و آرزوهای عقده‌گشایی‌های بعضی از پدران و مادران را به‌نوعی دیگر در نام‌گذاری فرزندان‌شان می‌توان دید. در مثل کسی

که نام خودش غلام‌علی و نام پدرش گداعلی‌ست، نام پسرش را «شهریار» می‌گذارد و دیگری که خودش غلام‌حسین یا غلام‌عباس و نام پدرش «شاه‌غلام» است، پسرش را «جهانشاه» نام می‌نهد. یا مادر روستازاده‌ی بینوایی که می‌خواهد کمبودها و عقده‌های دوران ناداری و بی‌چیزی و بی‌سوادی و بی‌فرهنگی خود و خانواده‌اش را پنهان کند و خودش در شناسنامه، نامی چون رقیه، سکینه، صغری و کبری دارد، نام دخترش را کلتویاترا یا وانوشکا می‌گذارد و به‌جای نام پدرش که قوچعلی یا صفرعلی، رمضانعلی و شعبانعلی‌ست، پسرش را ژرژ یا چارلی خطاب می‌کند. این است که از قدیم گفته‌اند به کور می‌گویند نورعلی، به کچل می‌گویند زلف‌علی:

لا ف مردی زند حسود، ولیک نام زنگی بسی بود کافور^۹

۵- حقوق نام و نام خانوادگی

همه‌ی دولت‌های جهان برای تمشیت امور جامعه از جمله گرفتن مالیات و مخصوصاً مالیات سرانه (گزیت / جزیه) یا سربازگیری، احتیاج به لیست منظمی از افراد ساکن در قلمرو خود داشته و دارند. در طول تاریخ ایران، به گزارش فردوسی، رسم و سنت ارتش ایران بر آن بوده است که فرد فرد سپاهیان ایرانی، پیش از آغاز جنگ، هر یک نام اختصاصی خود را بر روی سپر خویش می‌نوشته‌اند یا می‌نویساده‌اند تا اگر زخمی یا کشته شدند، شناسایی‌شان آسان باشد:

سپه بر سپرها نوشتند نام بجوشید شمشیرها در نیام^{۱۰}
شاهان، امیران، وزیران و دیگر بزرگان ایرانی از دیرباز نام خود را بر نگین انگشتری خویش حک می‌کردند و «نقش‌نگین» که بعدها «مهر» جایگزین آن شد، از عهد هخامنشیان و در طول دوران ساسانیان، به حقیقت معادل امضای شخص بود و در شبکه‌های اجتماعی، نظامی و دیوانی کاربرد داشت، به‌قول حافظ،

گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش‌نگینی^{۱۱}
الزام اشخاص به اخذ ورقه‌ی هویت و داشتن شناسنامه و در نتیجه داشتن آمار دقیقی از همه‌ی کسان، یکی از تحولات اداری پس از مشروطیت یعنی پیش از کودتای اسفند ۱۲۹۹ و برآمدن رضاشاه پهلوی بود. برابر قانون ثبت احوال، هر فرد ایرانی باید دارای سجل احوال = شناسنامه‌یی باشد و نام او در آن شناسنامه (و در دفتر ثبت احوال) ثبت و ضبط گردد. نام اشخاص، مرکب از دو جزء است: نام شخصی Name Personal یا نام اول یا نام کوچک (مثل حسن و زهرا) و نام خانوادگی Family Name (مثل حسن‌زاده و حسینی).

اکثر اشخاص با رعایت ملاحظات و مناسباتی، به‌هنگام اخذ شناسنامه، برای خود نام خانوادگی انتخاب کردند؛ از جمله عده‌یی به‌لحاظ انتساب خود یا پدرشان به یک منطقه‌ی جغرافیایی نام خانوادگی گرفتند (مانند تهرانی، یزدی یا نجفی، غروی، حایری، یثربی، حجازی) عده‌یی به‌لحاظ قبیله و ایل و عشیره (مانند بختیاری، قشقایی، ابطحی، تهامی، آل‌بویه)، عده‌یی به‌لحاظ شغل و حرفه (مانند قندچی، قناد، خرازی، واعظ‌زاده و پیشنمازی)، عده‌یی به‌لحاظ عنوان کتابی که پدر یا جدشان تالیف کرده بود (مانند قوانینی، روضاتی، جواهرکلام، کفایی، فصولی، حدایق)، ولی اکثریت به اعتبار نام پدر یا اجداد خود شناسنامه

گرفتند (مانند حسین زاده، حسینی، علی پور و...) و بعضی از خواص هم القاب سابق خود را بهرغم ممنوعیت استفاده از القاب، با حذف مضاف‌الیه، عیناً در نام خانوادگی خود گنج‌نیدند (مانند وثوق‌الدوله که حسن وثوق شناسنامه گرفت، قوام‌السلطنه که احمد قوام شد، امین‌الشریعه که میرسیدحسن امین شد و ملک‌التجار که حسین ملک شد و...) اما اجبار مردم به اخذ شناسنامه، فرصتی هم به‌دست فرصت‌طلبانی داد که نام اول و دوم خود را تبدیل به احسن کنند و از آن جمله محمدحسن بشرویه‌یی بود که نام اول (نام زادمانی) خود را «بدیع الزمان» و نام خانوادگی‌اش را «فروزانفر» نهاد، در حالی که حتا رضاشاه پهلوی، از این فرصت برای عوض کردن نام اولش استفاده نکرد و نامش (رضا) را تغییر نداد.

برابر قانون الغای القاب مصوب ۱۳۰۴، اولاً، هم‌زمان با الزام شهروندان به اخذ شناسنامه و انتخاب نام خانوادگی، القاب و عناوین عصر قاجار ملغی گردید و ثانیاً، در بعضی قشرهای فرهنگی و اجتماعی انتخاب نام‌های متعلق به ایران باستان (به‌جای نام‌های مقدسین و مقدسات اسلامی)، مد روز شد، چنان‌که بسیاری از ایرانیان که خود و پدران و اجدادشان همه نام‌های عربی / اسلامی داشتند، آن سنت را شکستند و فرزندان خود را به نام‌های ایرانی کهن خواندند؛ از جمله محمود جم پسرش را فریدون، دکتر قاسم غنی، پسرش را سیروس و دکتر محمود افشار پسرش را ایرج نام کردند.

این روند با انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ تغییر کرد و نه تنها اکثر مردم دوباره گزینش نام‌های اسلامی را بر نام‌های ایرانی برای فرزندان خود ترجیح دادند، بلکه بعضی اشخاص نام‌های عربی غیراسلامی (مانند میثم و یاسر برای پسران یا سمیه و ارینب را برای دختران) در شناسنامه‌ی فرزندان خود قید کردند. عاقبت هم در تعقیب اسلامی کردن سیستم نامگذاری در ایران، نظام جمهوری اسلامی، قانون ثبت احوال ۱۳۵۵ را در ۱۳۶۳ اصلاح کرد و در ماده‌ی ۲۰ قانون جدید، علاوه بر ممنوع کردن انتخاب نام‌های «زنده و مستهجن یا نامتناسب با جنس» در تبصره‌ی پنجم همان ماده اعلام کرد که: «ذکر سیادت در اسناد سجلی ساداتی که سیادت آن‌ها در اسناد سجلی پدر و جد پدری مندرج باشد، یا سیادت آن‌ها با دلایل شرعی ثابت گردد، الزامی است؛ مگر کسانی که خود را سید ندانند یا عدم سیادت آنان شرعاً احراز شود».۱۲

شورای عالی ثبت احوال در تاریخ شانزدهم اسفند ۱۳۶۴ دستورالعملی مفصل در باب نام‌های ممنوع در جمهوری اسلامی ایران تصویب و به اداره‌های ثبت احوال کشور ابلاغ نمود که برابر آن نام‌های زیر ممنوع است:

«۱- نام‌هایی که موجب هتک حیثیت مقدسات اسلامی می‌گردد؛ مانند عبداللغات و عبدالعزی (لات و عزی نام دو بت در مکه معظمه در دوران قبل از اسلام بوده است.)

۲- اسامی مرکبی که عرفاً یک نام محسوب نمی‌شوند (اسامی مرکب ناموزون)؛ مانند سعید بهزاد، شهره فاطمه، حسین معروف به کامبیز و...

۳- عناوین، اعم از لشکری و یا کشوری و یا ترکیبی از اسم و عنوان، مانند سروان، سرتیپ، دکتر، شهردار و یا سروان محمد و شهردار علی.

۴- القاب، اعم از ساده و یا مرکب مانند ملک‌الدوله، خان و یا

شوکت‌الملک و حاجیه سلطان یا سلطانی.

۵- اسامی زنده و مستهجن، آن دسته از نام‌هایی است که بر حسب زمان و مکان و یا به دلایل و جهات ذیل برای شخص دارنده آن زنده و مستهجن باشد و مراتب به تأیید شورای عالی برسد:

۱-۵ نام‌هایی که معرف صفات مذموم و مغایر با ارزش‌های والای انسانی‌ست، مانند گرگ، قوچی و...

۲-۵ نام‌هایی که با عرف و فرهنگ غالب و مقدسات مذهبی مردم مغایر باشد، مانند: لات، خونریز، چنگیز و...

۳-۵ نام‌هایی که موجب اشاعه و ترویج فرهنگ بیگانه و فرهنگ سلطه‌گردد، مانند وانوشکا، ژاکارد، شاهدوست و...

۴-۵ نام‌هایی که موجب تحقیر اشخاص بوده و یا معنای لغوی آن در جامعه قابل پذیرش نباشد، مانند: صدتومانی، گت آقا، کنیز، گدا و...

۵-۵ در صورتی که اسامی انتخاب شده‌ی محلی، با توجه به موقعیت و منزلت اجتماعی شخص یا شرایط زمان و مکان، مناسب نباشد.

تبصره: انتخاب نام در اقلیت‌های رسمی شناخته شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تابع زبان و فرهنگ دینی آنان است.

۶- اسامی نامتناسب با جنس مانند نصرت و ماشاءالله برای اناث یا انتخاب اشرف یا اکرم برای افراد ذکور و...».

در باب نام خانوادگی، قسمت اخیر ماده‌ی ۹۹۷ قانون مدنی، مقرر داشته است که:

«انتخاب نام‌های خصوصی که به موجب نظام‌نامه‌ی اداره‌ی سجل احوال معین می‌شود، ممنوع است.»

در اواخر رضاشاه پهلوی، به موجب ماده‌ی ۱۰۰ آیین‌نامه قانون ثبت احوال مورخ ۱۳۱۹ که با قانون ۱۳۵۵ نسخ شد، نام‌های زیر را کسی به‌عنوان نام خانوادگی نمی‌توانست انتخاب کند و اشخاصی که قبلاً این‌گونه انتخاب کرده بودند، مکلف کرده بودند که آن را تغییر دهند:

«۱- نام‌های منتسب به خاندان سلطنت و القاب و اسامی مربوط به عناوین و مناصب دولتی و بنگاه‌های همگانی به‌طور کلی اعم از بسیط و مرکب؛

۲- نام‌های مشاهیر و دانشمندان معروف که اسامی آن‌ها از طرف وزارت فرهنگ معین و ابلاغ شده است؛

۳- نام‌هایی که صورت لقب دارد؛

۴- واژه‌های منتسب به زبان‌های بیگانه؛

۵- نام‌هایی که حق تقدم آن‌ها با دیگران است ولو با اضافه نمودن اسم محلی یا یک حرف به آن، به‌طوری که در معنی تغییر حاصل نشده و موجب اشتباه باشد.»

براساس ماده‌ی ۴ دستورالعمل سازمان ثبت احوال مورخ ۱۳۶۳/۴/۱ انتخاب واژه‌های ذیل برای نام خانوادگی ممنوع است:

۱- واژه‌هایی که در محل صدور سند متقاضی معارض داشته باشد ولو با افزودن یا حذف یک حرف یا یک شماره به آن به‌طوری که در مفهوم و معنی تغییری داده نشود؛

۲- واژه‌هایی که بیش از دو کلمه و یا بیش از یک کلمه و یا پسوند باشد؛

۳- اسامی محل، به‌طور مطلق یا مضافاً‌لیه قرارداد آن مانند بیرجندی، افخمی تبریزی، رضائی لنگرودی؛

۴- واژه‌هایی که از القاب و اسامی مربوط به عناوین علمی اعم از درجات و موسسات علمی مانند دکتر، دانشگاه یا مناصب دولتی اعم از لشکری و کشوری به‌صورت مطلق باشد مانند سرهنگ و شهردار؛

۵- واژه‌های خارجی مانند شموغیلیان برای مسلمانان (خارجیانی که بر اثر تحصیل تابعیت، ایرانی شناخته شوند، مشمول این حکم نخواهند بود)؛

۶- واژه‌هایی که مغایر با ارزش‌های فرهنگ اسلامی باشد؛

۷- واژه‌های زشت و مستهجن.

در ظرف شصت و شش ساله‌ی اخیر (یعنی بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا امروز)، شاید قریب یک میلیون نفر ایرانی، نام‌خانوادگی خود را عوض کردند. اولاً، عده‌ی زیادی از ناموران از این‌که به طبقه‌ی کاسب و کارگر منسوب باشند، ناراضی بوده‌اند. برای نمونه، هوشنگ گلشیری (داستان‌نویس)، نخست نام‌خانوادگی‌اش در شناسنامه «قناد حیدرپور» بود، بعدها که خودش در اصفهان دبیر دبیرستان شد، نام‌خانوادگی گلشیری را برای خود گرفت و به اصطلاح درخواست تغییر نام داد. ثانیاً، هزاران هزار روستایی و روستایی‌زاده که نام‌خانوادگی‌شان محمدآبادی، حسن‌آبادی و حسین‌آبادی بود، پس از مهاجرت به شهر، نام‌خانوادگی خود را عوض کردند. ثالثاً، انبوهی از مردم کشور که نام‌خانوادگی مرکب و توصیفی داشتند، در روابط اجتماعی یا مکاتباتی و مطبوعاتی قسمتی از نام بلند خود را حذف کردند. در مثل اگر کسی در شناسنامه نام‌خانوادگی‌اش «دهاتی مقدم» بود، فقط خود را «آقای مقدم» می‌نامید و اگر کسی «محسنی دهاتی» بود، همه‌جا خود را «آقای محسنی» معرفی می‌کرد.

کسی در خصوص حق انتخاب نام از سوی هر شهروند ایرانی برای خویش، مناقشه‌ی نمی‌تواند کرد، اما باید بگویم که در هیچ کشور دیگری در جهان، چنین درصد عظیمی از مردم نام خود را عوض نمی‌کنند. تنها در کشوری که توسعه‌ی شتابان و تغییر ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها در جامعه، ظرف مدت کوتاهی پیوند مردم را از نسل قبل و فرهنگ جاری می‌برد و نوآمدگان، پیشینه‌ی خانوادگی و نام زادمانی خود را موجب تحقیر و سرفراکندگی خویش می‌شمارند، این همه تعویض نام‌ها پیش می‌آید.

۶- لقب و عنوان

از دیرباز، شاهان و بزرگان و سپهسالاران علاوه بر نام زادمانی، به‌عنوان و لقبی عام یا خاص نامبردار می‌شده‌اند. ۱۳ به‌قول جاحظ، رسم ایرانیان در عصر ساسانیان آن بود که هیچ‌کس حق نداشت شاهنشاه را به‌نام زادمانی او بخواند و به‌همین سیاق در عصر اسلامی هم به‌خلاف اعراب بیابانی که پیامبر را به‌نام و کنیه‌اش مخاطب قرار می‌دادند، صحابه‌ی او، آن حضرت را «یا رسول‌الله» و «یا نبی‌الله» خطاب می‌کردند. برابر نوشته‌ی جاحظ، یکی از حقوق شاهان مسلمان این است که در هنگام خطاب، آن‌ها را «خلیفه‌الله، امین‌الله و امیرالمومنین» بنامند، پس باید به این نحو، پادشاهان را مخاطب نمود و اردشیر پسر بابک در پندنامه‌ی خود به پادشاهان این امر را متذکر شده است. ۱۴

بنابر این، خلفا، سلاطین، حاکمان و امیران و اندک‌اندک کارگزاران

و حواشی ایشان هم صاحب لقب شدند. البته این القاب عام و خاص در آغاز، محدود و مضبوط بود؛ چنان‌که در رده‌ی انبیا به ابراهیم، خلیل‌الله، به موسی، کلیم‌الله، به عیسی، روح‌الله؛ در رده‌ی خلفای راشدین به ابوبکر، صدیق، به عمر، فاروق، به عثمان ذوالنورین و به علی، امیرالمومنین؛ در رده‌ی خلفای عباسی به هارون، رشید، به پسرانش امین و مأمون لقب دادند. در رده‌ی وزیران، مأمون به حسن بن سهل، ذوالریاستین، لقب داد و همین‌طور آمد تا به روزگار قاجار که شاه وقت به هر کسی از طبقات مختلف که تبرّزی موروث یا مکتسب داشت، به فراخور حال لقبی می‌داد تا سرانجام، براساس قانون همه‌ی القاب در ایران ملغی و استفاده از آن‌ها ممنوع شد.

۷- نتیجه

نام زادمانی، نام خانوادگی و نام انتخابی (نام مستعار) اعم از تخلص شعری یا نام هنری اشخاص از جهت روان‌شناسی و روان‌کاوی نمایشگر باطن و وجدان ناخودآگاه اشخاص است. اندکی مراقبت و اندیشه درگزینش نام برای نوزاد در جهت پرهیز از افراط و تفریط، از واجبات است. برای پرهیز از افراط و تفریط از جهت فرهنگی، حقوقی و اجتماعی، می‌توان این نکات را به وقت انتخاب نام، در نظر گرفت:

الف- «نام» بخشی از هویت فرد است. پس نام و نام‌خانوادگی باید نشان‌دهنده‌ی هویت فردی، خانوادگی، ملی و فرهنگی صاحب‌نام باشد و به‌همین دلیل یک ایرانی، نامش باید نمایانده‌ی ملیت ایرانی وی باشد. بنابر این به خلاف گذشتگان که گاهی بعضی خانواده‌ها نام فرزندان پسر خود را اسکندر، چنگیز، هلاکو، تیمور، تموچین و امثال آن نهاده‌اند، آگاهی ملی امروزین ما حکم می‌کند که چنین نام‌هایی را برای فرزندان خود انتخاب نکنیم. در گزینش نام‌های دینی / مذهبی هم رعایت اعتدال، شرط است.

ب- «نام» باید «واقعی» باشد و به تعبیر قدما، اسم باید با مسمی منطبق و مناسب باشد و به اصطلاح «اسم بی‌مسمی» یا محصول تخیلات و آمال دست‌نیافتنی و آرزوهای دور و دراز (یا امیال سرخورده‌ی پدر و مادر) نباشد.

ج- «نام» باید خوش‌آوا، گوش‌نواز و خوش‌آهنگ باشد.

د- «نام» باید مناسب و شایسته‌ی وضع جسمانی، باطنی، فرهنگی،

اجتماعی و تعلقات خانوادگی، شغلی، اقلیمی و دینی دارنده‌ی آن باشد. ■

پی‌نوشت‌ها

۱- امیر عنصرالمعالی کیکاوس، قابوس‌نامه، چاپ سعید نفیسی، تهران، کتاب‌فروشی فروغی، ۱۳۴۷، ص ۹۵. ۲- خواجه‌نصیرطوسی، اخلاق ناصری، ۳- ناصر خسرو قبادیانی، دیوان، چاپ سید نصرالله تقوی، تهران، ۱۳۰۴-۱۳۰۷، ص ۴۵۰. ۴- شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۱ به بعد. ۵- مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، ۶- ر.ک. دایرةالمعارف تشیع، ج ۹، مدخل «سبزواری». ۷- جهان‌شاه، حسین، قاپ‌بازی در ایران، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۰، ص ۱۰۳. ۸- محمدمامین میرزا قاجار، «رساله‌ی قمارخانه»، چاپ احمد گلچین معانی، مجله‌ی هنر و مردم، ش ۱۶۴، ۹- انوری، دیوان. ۱۰- فردوسی، شاهنامه، ۱۱- حافظ، دیوان. ۱۲- قانون ثبت احوال، اصلاحی ۱۳۶۳، ماده‌ی ۲۰، تبصره‌ی ۵. ۱۳- امین، سیدحسن «القاب: بازتاب طبقاتی و فرهنگی در نام‌گذاری‌ها»، ماهنامه‌ی حافظ، شماره‌ی ۲۹ (خرداد ۱۳۸۵)، صص ۲۱-۱۴. جاحظ، ابوعثمان عمر، تاج، ترجمه‌ی محمدعلی خلیلی، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۳، صص ۱۳۲-۱۴۰.

حافظ

در پی شکایت سیدحسن امین، مدیر مسوول ماهنامه‌ی حافظ علیہ هیات نظارت بر مطبوعات کہ در شهریور ۱۳۸۵ به لغو مجوز نشر ماهنامه تصمیم گرفته بودند، شعبه‌ی چهارم دیوان عدالت اداری با صدور قرار عدم صلاحیت خود، از رسیدگی مہوی بہ شکایت مدیر مسوول ماهنامه خودداری کرد و پروندہ بہ «محاکم عمومی» شعبه‌ی ویژه جرائم مطبوعاتی (شعبه‌ی ۱۰۸۳ بہ ریاست قاضی حسینیان) واقع در مجتمع قضایی شہید بہشتی (تقاطع خیابان‌های سمیہ و سپہد قرنی) ارجاع شد و ما اکنون در انتظار رأی این دادگاہ ہستیم.

از جہت حقوقی، بہ اعتقاد ما، دیوان عدالت اداری صلاحیت دارد کہ بہ شکایت ما رسیدگی کند و پیش از این ہم در دہا پروندہ‌ی مطبوعاتی لہ و علیہ ہیأت نظارت بر مطبوعات آراء متعددی صادر کردہ است کہ نمونہ‌ی آن رسیدگی بہ شکایت ابوالحسن حقانی (مدیر مسوول ہفتہ نامہ‌ی پرتو سخن) در دادنامہ‌ی شمارہ‌ی ۹۰۰ مورخ ۱۳۸۲/۳/۲۵ (کلاسہ‌ی پروندہ: ۱۴۱۶/۸۰/۴) است. در آن پروندہ ہم کہ ہیأت نظارت بر مطبوعات پروانہ‌ی نشریہ را لغو کردہ بود، شعبہ‌ی ۱۵ دیوان عدالت اداری، رأی ہیأت نظارت بر مطبوعات را لغو کرد. این ظاہراً اولین بار است کہ یک شعبہ‌ی دیوان عدالت اداری چنین شکایتی را خارج از صلاحیت دیوان اعلام کردہ است.

بہر حال اکنون قاضی محترمی کہ پروندہ‌ی حافظ پس از اعلام عدم صلاحیت دیوان عدالت اداری، بہ او ارجاع شدہ است، دو راہ دارد: یا صلاحیت خود را می‌پذیرد و وارد رسیدگی مہوی می‌شود. یا آن کہ این قاضی محترم ہم خود را بہ رسیدگی صالح نمی‌داند کہ در آن صورت، پروندہ برای احراز صلاحیت یکی از این مراجع باید بہ دیوان عالی کشور برود. ما صادقانہ انتظار داریم کہ قضات شریف قوہ‌ی قضاییہ، تصمیم قاطعی مطابق حق و انصاف و عدالت در مورد پروندہ‌ی ماہنامہ‌ی ما بگیرند.

دو شعر بہ مناسبت حوادث مردادماہ

رامین یوسفی

۱- فرمان مشروطیت: ۱۴ مرداد

نہ کبلائی نہ!
 بہ خدا دنیا این طور نیست
 کہ تو تفسیر می‌کنی
 این را ہمہ می‌دانند
 حتا پدربزرگم
 کہ در مشروطہ شرکت داشت و
 از قضا
 دو تیری ہم شلیک کرد:
 یکی بہ سردار اسعد بختیاری
 کہ با آزادی خواهان
 در میدان بہارستان
 در انتظار مشیرالدولہ
 لحظہ شماری می‌کرد
 دومی بہ خودش
 کہ سایہ بہ سایہ‌ی قنصل انگلیس
 حرکت می‌کرد
 یعنی؟! بلہ؟!
 * * *

«منت خدای را عزوجل کہ آن چہ سال‌ها
 در نظر داشتیم... زہی روز مبارک و
 میمونی کہ روز افتتاح مجلس شورای ملی
 است...»

در کوچہ‌های شہر
 بہ دنبال نفت می‌گشت
 بلکہ فانوس زندگی اش را
 روشن نگہ دارد
 مردم بہ او پوزخند می‌زدند و
 یکی یکی
 درہا را بہ رویش می‌بستند
 دیگر صبح شدہ بود
 خستہ بہ خانہ بازگشت
 و با خود گفت:
 بعد از این
 بہ اتفاق سایر نمایندگان
 قانونی را در مجلس تصویب خواہم کرد کہ
 مردم نسبت بہ پول و نفت
 بی‌اعتنا شوند
 و دیگر نگذارند انگلیسی‌ها
 خون مسجد سلیمان و آبادان را
 از اندام نحیف‌شان بیرون بکشند
 حالا از این ماجرا چند دہہ می‌گذرد
 و نوہایم دور و برم مشغول بازی ہستند
 بختیار نام یکی از آن ہاست
 می‌پرسد: پدربزرگ؟!
 چرا مردم بعد از ملی شدن صنعت نفت
 این قدر نسبت بہ ہم بی‌اعتماد شدہ‌اند؟!
 «شرکت ملی نفت ایران»
 ہمین کہ پدر پیر شد
 شرکت نفت گفت:

(گریہی حضار)
 نہ کبلائی نہ
 آزان‌ها سخت در کمین‌اند
 تا دوسیہام را در عدلیہ
 بہ جریان اندازند
 دیگر

تو اخراجی
 آن وقت مادرم چارہ کہ نداشت
 عکس سکتہ کردہ‌ی پدر را قاب گرفت و
 توی تاقچہ‌ی غبارگرفته گذاشت
 حالا از این ماجرا
 سال‌ها می‌گذرد
 و ہمہ‌ی ما کاملاً مردہ‌ایم
 و حتا یک ریال ہم حق الارث
 برای فرزندان مان باقی نگذاشتہ‌ایم
 اما نفت دارد ہم چنان با دلار و یورو...
 بہ زندگی اش ادامہ می‌دہد
 و از این ماجرا
 هنوز تا کہ هنوز است
 مصدق دارد در گور سخت می‌گرید.

حوصلہ‌ی شنیدن این بحث‌ها را ندارم
 بروم با چرند و پرند دہخدا
 پلک‌هایم را برای خواب سنگین سازم
 شب بخیر آکبلا، شب بخیر آکبلا
 لالایی... لالایی... لالایی...

۲- مصدق: ۲۸ مرداد

مصدق السلطنہ
 تو ہزار سال!
 پدربزرگم صحبت می‌کرد:
 مصدق، مرد شریفی بود
 یک شب از قضا
 پیتی در دست گرفت و